

سخنرانی آقای دکتر علاء گیائی درباره

مدرسه و جامعه در سمینار مسائل جوانان

چهارشنبه ۱۵ اسفند ماه ۴۱

حضار محترم

بحثنی که کمیته سمینار مسائل جوانان بعهده اینجانب گذارده « مدرسه و جامعه » می باشد و چون سمینار بطور کلی مسائل جوانان را مطرح میکند طبیعتاً مقصود از مدرسه همان دبیرستان است که جوانان معمولاً از سن سیزده تا ۱۸ یا ۱۹ سالگی و در مواردی تا ۲۰ سالگی به تحصیل می پردازند . مقصود از جوانان هم پسرها میباشند و هم دخترها . با در نظر گرفتن این حقیقت که در موارد زیادی مسائل دختران و پسران جوان با یکدیگر متفاوت است ، در قسمت اعظم موارد و بخصوص از جنبه های آموزش و پرورش وجه تشابه زیادی بین مسائل دختران و پسران وجود دارد .

امروز متجاوز از سیصد هزار نفر از جوانان ما در دبیرستانهای دولتی و ملی و آموزشگاههای مشابه به تحصیل اشتغال دارند و اگر فرض کنیم که هر دانش آموز بطور متوسط روزی ۷ تا ۸ ساعت وقت خود را برای مدرسه صرف کند بطور متوسط روزانه دو میلیون ساعت از وقت جوانان ما برای تحصیل مصرف میشود و اگر فرض کنیم که این جوانان ۸ ماه از سال را بمدرسه می روند جمعاً ۱۶ میلیون ساعت در سال و در ۶ سال تحصیل دبیرستانی نزدیک بصد میلیون ساعت یا در حدود ۱۲ میلیون روز نیروهای انسانی جامعه ما در مدرسه صرف میشود . این يك محاسبه ساده از نظر زمان است . چون آمار درستی از هزینه تحصیلی جوانان در دست نیست اگر پولی که والدین جوانان میپردازند و بودجه ای را که دولت صرف تحصیل جوانان دبیرستانی ما در یک دوره کامل تحصیل میکند تخمین بز نیم از صد ها میلیون تومان تجاوز میکند . در مقابل صرف این همه عمر و انرژی و این مقدار پول مدارس ما چه میکنند و محصول این کارخانهجات انسان سازی چیست ؟

جوانان ما هر روز صبح بمدرسه میروند يك دبیر می آید مقدارى تئوری ریاضی درس میدهد و چند قضیه ومسئله حل میکند . دبیر فیزیک درس خود را در قوانین مکانیکی ، نور ، صوت ، الکتریک و غیره میدهد و میرود .

دبیر شیمی نیز مقداری از خواص شیمیائی اجسام و حالات انواع اسیدها ، سولفات‌ها و گازها صحبت می‌کند و چند فرمول هم درس میدهد و پی‌کار خود میرود . بهمین ترتیب يك دبیر بعد از دیگری در کلاس ظاهر میشود و مقداری تئوری و نظر علمی مطابق برنامه‌ای که در دست دارد عرضه میدارد و روز درس بپایان میرسد و دانش‌آموز با مقداری تکلیف مدرسه را ترك می‌کند

این جریان هر روز تکرار میشود تا سال بپایان میرسد . در پایان سال تحصیلی جوانان را می‌بینیم در کنار کوجه‌ها ، پای درختان در صحرا هر يك کتابی بدست گرفته مطالب آنرا حفظ می‌کنند تمرین میکنند که برای امتحانات حاضر شوند . در آخر سال همه شاگردان يك کلاس را با فواصل معین می‌نشانند و صورت امتحانی که تهیه شده و برای همه شاگردان آن کلاس یکنواخت است در جلو شاگردان میگذارند و چند نفر مراقب هم در ژوری قدم میزنند که شاگردی تقلب نکند و از دیگری کمک نگیرد و اگر اینکار را کرد او را از سر جلسه با افتضاح خارج میکنند و چه بسا که شاگرد از امتحان مردود شود و سال دیگر دوباره همین‌آش خواهد بود و همین‌کاسه . سال‌هایکی بعد از دیگری میگذرد و پس از گذشتن یکدوره از بهترین ایام جوانی شاگرد موفق بگرفتن گواهی نامه‌ای میشود و با اصطلاح از تحصیل فارغ میگردد . این برزخ دبیرستانی که تمام شد رنجها و ناملايمات کنکور و تحصیلات عالیه شروع میشود که خود حدیث مفصل دیگری است کسبه دوستان ما در جریان بحثهای سمینار بآن نیز اشاره خواهند کرد .

از این همه معلومات و اطلاعات که دانش‌آموزان ما کسب کردند چه نتیجه‌ای بدست می‌آید؟ آیا این محصل فارغ‌التحصیل دبیرستان طوری تربیت شده و تعلیم یافته که فرد مفیدی برای خود و جامعه باشد؟ آیا توانسته توقعات و آرزوهای والدین خود را برآورده سازد؟ آیا برای مقابله با حوادث زندگی آمادگی پیدا کرده ؟ آیا توانسته شغل و حرفه آینده خود را متناسب با خصوصیات فردیش پیش‌بینی نماید ؟ آیا فردی مطلع ، دقیق ، مرتب ، خلیق اجتماعی ، همکار و باشخصیت بارآمده که بتواند بارزوها و آمال خود تحقیق بخشد و دین خود را بجامعه و بکسانیکه خون دل خوردند و زحمت کشیدند و پول خرج کردند تا او بمدرسه برود بپردازد؟

متأسفانه تجربه ثابت کرده است که جواب تمام یا قسمت بیشتر این سئوالات منفی است . دانش‌آموزان ما پس از مدتی قسمت اعظم درسی را که در مدرسه حفظ کرده اند فراموش می‌کنند و اگر افرادی باشند که حافظه‌ای چون ضبط صوت داشته باشند و مطالب حفظی را بخاطر بیاورند در زندگی عملی و در کارهایی که بعداً بعهده میگیرند نمیتوانند چیزی از معلومات مکتسبه را بکار

بندند . فلان شاگرد که ساعتها دربارهٔ تابع و متغیر يك پدیده ریاضی درس خوانده نمیتواند آنرا در پدیده‌های اجتماعی که بزنگی او بستگی پیدامیکند بکار بندد . او نمیداند از شرحی که دربارهٔ ترکیبات هالوژنه خوانده است و مطالبی که در مورد آثار شیمیائی ترکیبات الکترولیز حفظ کرده چطور برای تهیه يك زندگی مرفه و انجام يك خدمت اجتماعی مفید استفاده کند . او نمیتواند بفهمد که دانستن روابط دولت عثمانی با چین در قرن نوزدهم چه رلی در زندگی او بازی خواهد کرد و او را برای انجام چه کاری در زندگی خود و جامعه‌اش آماده میسازد . او همه چیز را مجزا فرا گرفته و ارتباط و پیوندهای مطالبی را که یاد گرفته است نمیداند . او قادر بتکلم يك زبان خارجی پس از شش سال تحصیل نیست و از همه بدتر اینکه نمیتواند نامه‌ای بزبان مادریش بدون غلط بنویسد . خلاصه اینکه فردی مغشوش با آینده تاریک و مبهم و هیچگونه آمادگی برای قبول مسئولیت‌های اجتماعی ندارد . نسبت بخود و جامعه بدبین است و بزنگی تحصیلی که همه‌اش را با ترس و وحشت و ناراحتی گذرانده افسوس میخورد .

نواقص تحصیلات متوسطه در فرهنگ ما چیست ؟ مهمترین نقصی که تحصیلات دبیرستانی مادارد برنامه تحصیلی است . برنامه طوری تدوین شده که موضوعات درسی را در مرکز توجه قرار داده و فرد و جامعه را بکلی از یاد برده است .

اگر با کنجکاوای زیاد برنامه تحصیلات دبیرستانی کشور خود را مطالعه کنیم و آنرا با برنامه‌های تحصیلی کشور های متریقی مقایسه کنیم می بینیم که سیستم فرهنگی ما حتی از سیستم فرهنگی قرن هیجدهم بعضی از ممالک جلو افتاده عقب تراست . در ۱۷۴۲ که مردم امریکا فرهنگ خود را پایه گذاری می کردند متوجه شدند که برنامه تحصیلات متوسطه آنها که شامل تاریخ ادبیات لاتین و زبان یونانی و مشاجرات لفظی فلاسفه کلاسیک جوانان را برای خانه سازی در اراضی خشک و بی آب و علف ، حفر چاهها و قنوات ، مبارزه با طبیعت ، جنگ با سرخ پوستانی که از روی قساوت آنها را تیکه پاره می کردند و زندگی آنها هر لحظه در خطر هجوم حیوانات وحشی بود آماده نمی ساخت . آنها احساس کردند که مدرسه ، جوانان آنها را برای کارها و وظائف ضروری آماده نمی کند و تحصیلات دبیرستانی جز اتلاف عمر و پول چیز دیگری نیست . این بود که برنامه ها را بهم ریختند و بجای آن برنامه‌ای قرار دادند که در نتیجه جوانانی که تحصیلات دبیرستانی را تمام می کردند می توانستند منشأ اثری در جریانات اجتماعی و اقتصادی جامعه خود باشند . برنامه‌های تحصیلات متوسطه در آن کشور مرتب در حال تغییر

کمی و کیفی قرار گرفت بطوریکه جیمز کاننت رئیس سابق دانشگاه هاروارد در رساله‌ای که پس از تحقیق در برنامه‌های مدارس امریکا نمودم تذکر می‌شود که فرهنگ آن کشور نه تنها بیک فرهنگ مترقی رسیده است بلکه از آن نیز رد شده است.

در ۱۹۵۶ بوسیله سازمان برنامه عده‌ای از متخصصان امور فرهنگی وابسته بدانگاه کلمبیا بایران دعوت شدند که درباره فرهنگ ایران تحقیق کنند ، این عده بنام هیئت ماوراء بحار در مدت یکسال اقامت خود وانجام یک تحقیق علمی در فرهنگ ما جزوه‌ای منتشر ساختند که میتوان بحق وبدون تعصب ادعا کرد یکی از اسناد علمی برای روشن ساختن فرهنگ ما میباشد. در این جزوه راجع ببرنامج مدارس گفته میشود که برنامه‌ها بوسیله یکدسته انثلهکتوئل در تهران تهیه شده و بتمام مملکت ، بدون در نظر گرفتن وضع روحی ، فکری ، اجتماعی و اقتصادی جوانان دیکته میشود. در این برنامه پسریک چوپان بلوچی ، پسریک مهندس آبادانی ، یک کشاورز مازندرانی و فرزند یک وکیل مجلس تهرانی تحت یکتنوع تعلیم قرار میگیرند و برنامه تحصیلی برای همه یکی است.

عده‌ای از ما که در دبیرستان درس میدهم عملاً به نواقص برنامه های تحصیلی متوجه میشویم . یکی از نواقص مهم این برنامه این است که یک شاگرد فوق العاده باهوش و با استعداد باید همان برنامه‌ای را ببیند که یک شاگرد کم استعداد . اختلافات فردی جوانانی که در سر یک کلاس درس نشسته‌اند در نظر گرفته نمیشود . اگر دبیر بخواهد در سطح شاگردان با استعداد درس بدهد شاگردان کم استعداد چیزی یاد نمیگیرند و اگر در سطح شاگردان کم استعداد تدریس کند شاگردانی که استعداد بیشتری دارند خسته و ناراحت میشوند . این متحدالشکل بودن برنامه که بر اساس عدم تشخیص احتیاجات جوانان بوجود آمده بزرگترین مشکلی است که در مقابل معلم و شاگرد قرار دارد . اگر قبول کنیم که برنامه‌های خشک و یکنواخت مدارس که بچوانان ما تحمیل گردیده باید جای خود را به برنامه‌ای که انعطاف پذیر بوده و دست معلم در بکار بردن آن تا حدودی باز گذارده شود بدهد کتب درسی نیز که یکی از صدها وسایل آموزش و یا باصطلاح ابزار کار معلم و شاگرد شناخته میشود باید طوری متنوع باشد که متناسب با استعداد و علاقه و احتیاج طبقات مختلف جوانان گردد . این شکل خشک و متحدالمالی برنامه‌های تحصیلی بمعلم و شاگرد امکان این را نمیدهد که جوانان ما از کلاس‌های درس خسته کننده خارج شده و فعالیت جامعه را از نزدیک مشاهده کنند . بچوانان ما فرصت داده نمیشود که بروند مراکز صنعتی ، اقتصادی ، اداری و بالاخره ماشین اجتماع خود را از نزدیک ببینند و بکار آن آشنا

شوند که بتوانند فردا اداره‌ی قسمتی از آنرا بعهده بگیرند. مشکلاتی که برنامه‌ی مادارد از نظر فلسفه، سوسیولوژی، روانشناسی قابل بحث است.

از نظر فلسفی فرهنگ ما دارای فلسفه معینی نیست. برای اینکه اهمیت فلسفه در فرهنگ روشن شود باید کمی توضیح عرض کنم: آلمان نازی معتقد به برتری نژادی بود. این يك فلسفه است که آنها معتقد بودند نژادشان بر سایر نژادها برتری دارد و در نتیجه بخود حق دادند که ملت‌های دیگر را که بعقیده آنان خون کثیف در رگ‌هایشان جاری بود تحت یوغ و تسلط خود درآورند. با در نظر گرفتن این فلسفه جوانان هیتلری در مدارس تحت تعالیم نظامی و روانی خاص قرار می‌گرفتند و روحیه سلحشوری، قساوت نسبت بدشمنان و وفاداری به رژیم در آنان تقویت میشد. برنامه‌های تحصیلی جوانان نازی آنرا برای جهان‌نگشائی تربیت میکرد بطوریکه دیدیم بوسیله همین جوانان دنیا بخاک و خون کشیده شد.

امریکائیکها خود را معتقد با اصول دموکراسی میدانند. یکی از هدفهای فرهنگی آنها تربیت افراد دموکرات است. روی این اصل فلسفی برنامه‌های مدارس امریکا با اصول دموکراسی تدوین میشود.

در مدارس جوانان دارای چنان فعالیت اجتماعی هستند که گاه انسان فراموش میکند در يك مدرسه قرار گرفته است. وقتی که انتخابات پوزیدنت دانشجویان شروع میشود روشهای انتخابی از قبیل تبلیغات، معرفی کاندیدا، رأی دادن و رای خواندن تقریباً همان است که در خارج از مدرسه برای انتخاب يك نماینده مجلس یا رئیس جمهور انجام میشود. حق اظهار نظر - طوری برای دانش‌آموز حفظ شده که جوانان میتوانند با صراحت افکار و تجربیات و نظرات خود را عرضه دارند. فلسفه‌هایی از قبیل ناتورا لیسم، رآلیسم، و پراگماتیسم هر يك به نحوی در فرهنگهای مرقی دنیا راهنمای برنامه‌های تحصیلی قرار گرفتند. روسو، پستالوزی، فربل، منتسوری و هریس من که پیرو فلسفه ناتورا لیسم بودند این اعتقاد را داشتند که آموزش و پرورش باید برشد فرد در زندگی اجتماعی کمک کند. آنان فرد را در مرکز توجه قرار میدادند و انجام احتیاجات فرد مطمح نظر آنها بود.

جان دیوئی پیرو فلسفه پراگماتیسم میگوید جوانان را طوری باید تربیت کرد که با تجربه و عمل بتوانند خود را با مسائل محیط متغیر خود توجیه نمایند. بعبارت اخری فلسفه (چرا)ی تعلیم و تربیت می‌باشد.

از نظر اجتماعی در تهیه برنامه باید تولید، اقتصاد، شکل خانواده، وضعیت جغرافیائی، شکل تاریخی جامعه را مورد توجه قرار دهد. وقتی جامعه‌ای در حال رشد است و پدیده‌های اجتماعی یکی پس از دیگری دچار تغییر و دگر-

گونی میشوند برنامه‌های تحصیلی و فعالیت جوانان باید با این دگرگونیها خود را سازگار سازد. مدرسه همانطور که گذشته جامعه را پیش می‌کشد و ملیونها ساعت وقت و انرژی را صرف تشریح حالات و چگونگی‌های تاریخی میکند که پیوند جوان را با گذشته حفظ کند باید بهمان اندازه دارای نرمش و انعطاف باشد که جوانان را با آیندۀ جامعه خود و حوادث دنیائی که بنحوی از انحاء بآن جامعه مربوط است آشنا کند. بعبارت دیگری مدرسه باید خود را بین گذشته و آینده حائل سازد.

از نظر روانشناسی متخصصان برنامه نمیتوانند از خدمتی که علم روان‌شناسی به آموزش و پرورش کرده و میکند چشم ببوشند. روش تدریسی که ضرورت برنامه برای جوانان ما اتخاذ کرده بر اصل روانشناسی و دیسپلین دماغی قرار دارد. در این روش فرض بر این است که سلولهای مغز دارای عمان خاصیت عضلاتی هستند. بدینمعنی که ما همانطور که با ورزش میتوانیم عضلات خود را قوی سازیم با دادن ورزش بفکر میتوانیم آنها را پرورش داده و نیرومند سازیم. بنابراین اگر ما جوانان را وادار کنیم که مطالب را حفظ کنند و بآنان تمرین فکری زیاد بدهیم و یا آنها را وادار سازیم که مسائل بفرنج و پیچیده را حل کنند فکر آنان را پرورش داده ایم. این روش یادگیری که متأسفانه در فرهنگ ما مثل موریانه اساس آموزش و پرورش ما را میخورد در هفتاد سال گذشته بوسیله تجربیات علمی کلینیکی و روانشناسی محکوم گردید و فرهنگ‌های مترقی با سرعت خود را از قید آن آزاد ساختند. «دیسپلین دماغی را با اصطلاح انگلیسی متناظر دیسپلین میگویند»

بعد از متناظر دیسپلین، کنکته‌یستها و سپس بی‌هیوریتها قوانینی برای یادگیری وضع کردند. ثرن دایک و واتسن دو روانشناس معروف امریکائی پایه گذاران این دو سیستم بودند. تا اینکه کهلر روانشناس معروف آلمانی روش گشتالت را در روانشناسی یادگیری بدنیاء عرضه کرد. در این روش هیچ چیز بطور مجزا فرا گرفته نمیشود بلکه هر موضوع باید از لحاظ کلیه جنبه‌ها و پیوندهایش با پدیده‌های دیگر مورد مطالعه قرار گیرد. و بالاخره از تلفیق کنکته‌یسیسم و بی‌هیوریتسم و گشتالت روش اکلکتیک که حاوی کلیه روشهای یادگیری است در تدریس پیش کشیده است.

بیمورد نیست که یکی از تجربیات ثرن دایک را که روی عده‌ای از دانشجویان بعمل آورد در اینجا شرح داده. او تعداد زیادی اسم اشیاء که بهم ارتباطی ندارند در یک ستون بطور افقی زیر هم نوشت. مثلاً درخت، الکتريسته، لباس، اقیانوس و غیره این لغات را بعده‌ای شاگرد داد که خوب حفظ کنند. بعد از یک هفته آزمایشی بعمل آورد و دریافت که ۶۵ درصد از اسامی حفظ شده فراموش شده است. اسم این آزمایش را پس از دو ماه تکرار کرد و

مشاهده نمود که ۹۵ درصد اسامی حفظ شده از خاطره‌ها رفته است. در همان موقع آزمایش اول دسته دیگری را اثبات نمود و تعداد اسم مربوط باشياء يك ساختمان را با آنان داد که حفظ کنند. از يك ساختمان کلمات پنجره، دیوار، سقف، لامپ، اجاق و صدها اسم دیگر در يك ستون افقی نوشت. پس از يك هفته و دو ماه آزمایش مشاهده کرد که به ترتیب ۶ و ۱۷ درصد فراموش شده است.

برای دسته سوم کلماتی از يك موضوع را ترتیب داد بدین ترتیب که در شهر - نیویورک - ساختمانی - هست - که - سازمان - ملل - نام - دارد و غیره. پس از دو ماه آزمایش معلوم شد که شاگردان فقط يك درصد اشتباه کردند و تقریباً همه چیز بخاطر مانده است.

با این تجربیات قوانینی در روش تدریس بوجود آمده که بقوانین آمادگی، تأثیر، احتیاج و غیره در یادگیری شناخته شده اند. یکی از استادان تعلیم و تربیت میگوید که باید ابتدا شاگرد بیاد گرفتن چیزی احساس احتیاج نماید. وظیفه معلم این است که این احساس با احتیاج را در او بوجود آورد. سپس شاگرد باید برای اقماع آن احتیاج فکری و جسمی بفعالیت و تجربه بپردازد. وظیفه معلم در اینجا راهنمایی است. و اگر در روش و رفتار شاگرد تغییری بوجود آمد آنوقت یادگیری انجام شده است. وظیفه معلم در این مرحله اطمینان یافتن از انجام یادگیری می باشد.

وظیفه مدرسه این است که نه تنها جوانانی نیرومند و دانشمند تربیت کنند بلکه افرادی با شخصیت قوی، شجاع، فساد ناپذیر، دینامیک، اجتماعی، امیدوار و خوشبخت تربیت کند.

نقص برنامه که نمونه ای از آن در اینجا ذکر گردید یکی از نواقص سیستم آموزش و پرورش جوانان ماست. اگر مایک معلم واقعی و کسی که باید تمام این دگر گونیها را در جوانان بوجود آورد تعریف کنیم می بینیم که در فرهنگ کشور عده زیادی متخصص کار می کنند و معلم بمعنی واقعی اگر نداشته باشیم خیلی کم داریم. متخصص فیزیک که مطالب فیزیکی را خوب درس میدهند. متخصص ریاضیات متخصص

طبیعیات و دهها متخصص دیگر. متخصصینی که باید از يك دبیرستان به دبیرستان دیگر و از يك کلاس به کلاس دیگر بروند و وظیفه خطیر اجتماعی خود را انجام دهند. رابطه دبیران با جوانانیکه تحت تعلیمشان قرار دارند فقط بموضوع درس آنان بستگی دارد و لاغیر. بین معلم و شاگرد روابط انسانی بصورت دوستانه بمنظور انجام يك کار اجتماعی مشترك، يك راهنما، يك رفیق وجود ندارد. جوانان ما با رنجهای فراوانی دست بگریبانند که معلم نه از آنها آگاه است و نه وقت و حوصله رسیدن با آنها را دارد.

مسلماً اگر مدرسه برنج‌های روحی شاگردان اضافه نکند از آن چیزی نمی‌کاهد.

نقص برنامه تحصیلی فقط یکی از مسائل جوانان ما در مدارس می‌باشد. معایبی که در اداره امور مدارس وجود دارد، نبودن وسایل آموزشی کافی، روش‌های خشن در دیسپلین، تحقیر در نزد دیگران، عدم شناسایی ارزش‌های انسانی آنان جوانان ما را در بدترین حالت روحی قرار داده است. و این حقیقت را باید بپذیریم که کشور ما موقعی کشوری مترقی خواهد شد که بموازات چیزهای دیگر یک فرهنگ مترقی نیز داشته باشیم. و فرهنگ مترقی نیز با بکار بردن روش‌های کهنه و محکوم فرهنگی امکان پذیر نخواهد بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی